

ابوالحسن بنی صدر

به مردم ایران

از راه حقیقت!

آقای سید علی خامنه‌ای «توی دهن» مجلس زد چنانکه مجلس نتوانست لب‌گشاید و آو خ گوید! نخستین بار، محمد علی شاه بود که گفت: مجلس باشد و اما در سیاست دخالت نکنند. اما آن مجلس «حکم حکومتی» او را نپذیرفت. او مجلس را به توپ بست اما مجلس ایستاد تا مردم قیام کردند و شاه نگون را ناگزیر کردند به سفارت روس، پناهنده شود. اما این مجلس سر تسلیم فرود آورد. «نماینده» ای گفته است برنامه‌ای تهیه شده بود تا اگر نمایندگان تمکین نکردند، به مجلس حمله شود و نمایندگان بگیرند و... اما گویا او از یاد برده بود مجلسی هم بود که این خطر را پذیرفت و استقامت کرد و مستبدار را راند و استبداد را بر انداخت.

از آنجا که آقای خامنه‌ای را می‌شناسم، تردید ندارم که او نمی‌داند «حکم حکومتی» چیست؟ اگر از او پرسند چند نوبت پیامبر، بدون شوهر با مسلمانان، «حکم حکومتی» صادر کرده است؟ او نمی‌تواند یک نوبت سراغ کند. و اگر از او پرسند چند بار پیامبر، با «حکم حکومتی» از شور شورا و صدور رأی آن جلوگیری کرد، او یک بار را نیز نمی‌تواند پیدا کند. اگر از او پرسند: چه وقت «حکم حکومتی» محل پیدا می‌کند و این محل را در کجای قرآن و کدام سنت مشخص شده است، پاسخی ندارد و نمی‌تواند نیز بیابد. اگر...

اما «حکم حکومتی» او، یکی از گویاترین متن‌ها، از زبان و قلم ملاتاریادر این دو دهه است. از جهات گوناگون گویا است:

عقل قدرت مدار همواره بخاطر دستمالی قیصریه‌ای آتش می‌زند:

از راه فایده تکرار، یاد آور می‌شوم که عقل زورمدار با تخریب شروع می‌کند و، همواره، برای رسیدن به هدف کوچکی، ویرانی بزرگ پدید می‌آورد و به هدف نیز نمی‌رسد. در «حکم حکومتی» آقای خامنه‌ای، تخریبهای بزرگ با تحقیر بی سابقه و بزرگ‌تر همراهند:

* مجلس ۲۹۰ عضو دارد. «صلاحیت» این اعضا را «شورای نگهبان» تصویب کرده است. بنا بر این «حکم» عمل این مجلس، در تصویب طرحی که جز لغو مصوبه مجلس پنجم نبود و هنوز آزادی مطبوعات را تأمین نمی‌کرد، اسلام و امنیت کشور و وحدت ملی را به خطر می‌اندازد. اما مجلسی که نه فکر اسلام و امنیت و وحدت ملی و

نه آن را تشخیص می‌دهد، کجا مجلس و آن مجلس «شورای اسلامی» است؟! * بنا بر این «حکم»، فکر و اراده مردم را مطبوعات می‌سازند. پس انقلاب ایران چگونه پدید آمد؟ و سائل ارتباط جمعی در دست رژیم شاه بودند و تا مدتی بعد از جنبش همگانی مردم، هنوز آقای خمینی یارای ورود به عمل را در خود نمی‌دید. آیا آقای خامنه‌ای با «شاه اللهیها همصدا شده و مدعی است انقلاب ایران زیر سر «بی بی سی» بود؟. اما آقای خمینی تقاضای مصاحبه خبرنگار بی بی سی، را به جرم رفتار بی بی سی، نمی‌پذیرفت. در حقیقت، دست کم تا حضور آقای خمینی در پاریس، بی بی سی، جانب رژیم شاه را نگاه می‌داشت. در خرداد ۱۳۷۶ نیز، وسائل تبلیغاتی یکسره در دست الیگارشی مافیها بود با وجود این مردم ایران، در ۲ خرداد آن سال، به آنها و رژیم ملاتاریا «نه» گفتند. بهر رو، «حکم» آقای خامنه‌ای تخریب انقلاب، تخریبی است که پیش او او، کس نکرده بود.

* بدون وجود شعور عمومی، جنبش همگانی که بطور خودجوش سازمان یابد، میسر نیست. وجود این جنبش و اصول راهنمای آن، که در انقلاب ایران، در سرتاسر کشور، اظهار شدند و از آن پس، طی ۲۰ سال، در هر فرصت، ابراز گشتند، مسلم می‌کند وجدان عمومی اراده همگانی را از پی آورده‌است. اینک بعد از دو دهه، آقای خامنه‌ای بر فقدان فکر و اراده ملت ایران «حکم» می‌کند و نگران است که مبادا مطبوعات فکر و اراده «منحرف» در ایرانیان «ایجاد» کنند!

* اما هیچ قدرتی نیست که قانون خود ساخته را نیز زیر پا نگذارد. این «حکم» هم «حکم امام» را خراب کرد و هم قانون اساسی ساخته و پرداخته ملاتاریای ایران گیتی را: الف - آقای کروبی دروغ می‌گوید که برابر «حکم امام» عمل کرده‌است. زیرا وقتی «شورای نگهبان» از مجلس، بابت وضع قوانین خلاف شرع، به آقای خمینی شکایت کرد، او در پاسخ نوشت: بنا بر مصلحت، مجلس می‌تواند در خارج از محدوده شرع قانون وضع کند. و چون آقای خامنه‌ای، کوشید با تفسیر «حکم» آقای خمینی، وضع قانون را به محدوده احکام شرع، محدود کند، آقای خمینی در پاسخی سخت به او، دولت را، بنا بر مصلحت، توانا به همگونه دخل و تصرف حتی در احکام عبادی اسلام دانست. و نیز «حکم» کرد که اگر دو سوم مجلسیان رأی دادند، دیگر نیاز به تصویب «شورای نگهبان» نیز نیست. بدینسان، عمل آقایان خامنه‌ای و کروبی، «امام» خود ساخته را ویران کرد.

ب - اما آقای هاشمی رفسنجانی، در مصاحبه با تلویزیون الجزیره، گفت: امام به ولایت مطلقه عمل می‌کرد. ما گفتیم بهتر است آن را در قانون اساسی بیاوریم. در حقیقت، در اصل ۵۷ قانون اساسی، یک صفت مطلقه افزودند و به عبارت در آوردند:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

بنا بر این اصل، «اختیارات ولایت مطلقه امر» در اصول آینده این «قانون» مقرر گشته‌اند. در آن اصول، حکم حکمتی کردن به مجلس پیش بینی نشده و این اختیار به «رهبر» داده نشده‌است. بنا بر این، این «رهبر» نیز پابر جای پای آن «رهبر» می‌گذارد

و قانون خود ساخته را ویران می‌کند.

قاعده آموزنده‌تر از این قاعده که هر قدرتی ناقض نقض قانون خود ساخته است، اینست:

هر قانونی که محور قدرت ایجاد کند، توسط آن محور نقض می‌شود. بنا بر این، هر ولایت مطلقه‌ای ضد قانون است. اسلام و هیچ دین دیگری نمی‌تواند «ولایت مطلقه امر» وضع کند زیرا وضع آن بمعنای الغای دین است.

راستی اینست که عمل آقایان خمینی و خامنه‌ای الغای دین بود. اگر آقای خمینی نوشت ولایت مطلقه می‌تواند احکام دین را موقتاً الغاء کند، جرئت ادعای بیشتر از آن را نکرد. همانطور که در عمل دیدیم، بیست سال است که دین بمثابه بیان آزادی، انکار می‌شود. حتی احکام دین بمثابه بیان قدرت نیز، هر بار، با نیاز قدرت حاکم سازگار نمی‌شود، زیر پا گذاشته می‌شود. اما «حکم» آقای خامنه‌ای ویران کردن روحانیت و اسلام هر دو است. در حقیقت، تا این زمان، اسلام و روحانیت، بطور مستقیم، زور را در برابر اندیشه نگذاشته بود. همواره سخن از «کتب ضاله» بود. اما این بار، آقای خامنه‌ای از اندیشه - که نمی‌داند مطبوعات آن را نمی‌سازند - سخن بمیان آورده است. دینی که به آن بندگان خدا که سخن‌ها را می‌شنوند و بهترین آنها را بر می‌گزینند، بشارت داده است، اینک از اندیشه می‌ترسد و از ترس، به سانسور پناه می‌برد. پرسیدنی است اگر بنا بر تقدم و حاکمیت زور بر اندیشه است، روحانیت بچه کار می‌آید؟ دینی که بنامش اندیشه سانسور می‌شود، بچه کار می‌آید؟

* اما تخریب «ولایت مطلقه فقیه» هنوز بزرگ‌تر است:

می‌خواست تاریخ کند روشن کرد:

«حکم حکومتی» آقای خامنه‌ای از تمامی جهات، وضعیت را شفاف کرد. در توضیح، به سه جهت از این جهات بسنده می‌کنم: «ولایت مطلقه فقیه» و «اصلاح‌گری» و مردم. بنا بر این، بررسی را در سه قسمت با شما مردم ایران در میان می‌گذارم:

۱ - «ولایت مطلقه فقیه»:

۱/۱ - دانستیم که هر قانونی محور قدرت ایجاد کند، آن محور آن قانون را پیوسته نقض می‌کند. اینک آقای خامنه‌ای «ولایت مطلقه فقیه» (نظام) را در برابر اندیشه قرار می‌دهد. به یادها می‌آورم که در روزهای نخست انقلاب که ولایت فقیه خالی از اندیشه و پر از زور نبود و اندیشه راهنمای انقلاب ایران بود، آقای خمینی دعوت به بحث آزاد کرد و مرا نماینده آن اندیشه دانست و معرفی کرد. آن ایام، این دگران بودند که تن به بحث آزاد نمی‌دادند. از آن زمان که ملاتاریا به زور پناه برد تا امروز که آقای خامنه‌ای جای موسیلمینی را گرفته است و کلمه اندیشه را که می‌شنود، بی اختیار هفت تیر می‌کشد، مدتی است که در آن، «ولایت فقیه» از اسلام بمثابه بیان آزادی، از فقه و حتی عقل قدرت مدار اما تدبیرگر نیز خالی شد. حالا «حکم حکومتی» (= سانسور) است در برابر اندیشه. نه تنها اندیشه آزادی، بلکه اندیشه اصلاح‌گری در محدوده نظام نیز: خلاء!

۱/۲ - قاعده دیگری که این «حکم» آن را در برابر دید عقل آزاد قرار داد، اینست:

محور قدرت نه تنها قانون را نقض می‌کند بلکه خود را نیز نقض می‌کند.

نخست ولایت فقیه مساوی با اجرای قانون بود. آقای خمینی بدان «صفت مطلقه» داد و ولایت فقیه مساوی اجرای قانون را نقض کرد. اینک، آقای خامنه‌ای «ولایت مطلقه» تعریف شده در قانون اساسی را نقض می‌کند. اما نباید گمان برد که نقض را به نقض «ولایت مطلقه امر» محدود می‌کند. زیرا، با قرار دادن آن در برابر اندیشه، فقه و عقل فقیه را نیز نقض می‌کند. چراکه فقه حاصل عقل فقیه است و باید بتواند از عهده چون و چرای اندیشه‌های مخالف برآید، چه رسد به اندیشه‌هایی که در محدوده «نظام جمهوری اسلامی» حق ابراز داشتند.

۱/۳ - «قانون» خفقان مطبوعات که مجلس پنجم ملاتاریا تصویب کرد، پناه بردن به سانسور بود در برابر مطبوعات «اصلاح طلب». بنا بر «قانون» پیشین نیز آزادی مطبوعات وجود نداشت. با وجود این، بنا بر «حکم حکومتی» آقای خامنه‌ای، «قانون» خفقان نیز هنوز «تاحدودی» از عهده سانسور اندیشه بر می‌آید! بدین قرار، ولایت فقیه از غیر زور خالی و از زور پر شده‌است.

۱/۴ - اما زور، خود به خود وجود ندارد. نخست می‌باید تضاد ساخت تازور بوجود آید. این «حکم» قاعده دیگری را شفاف در برابر دید عقل می‌نهد:

هر محور قدرتی ساخته تضاد و عامل برهم افزودن تضادها است.

آقای خامنه‌ای مدعی است مطبوعات فکر ایجاد می‌کنند و اگر بدست دشمن بیفتند و یا دشمن در آنها نفوذ کند، وحدت ملی را بخطر می‌اندازند. اما هر جمعی به وجدان جمعی، ملت می‌شود. وجدان جمعی نیز حاصل جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات است. هر جمعی به وجدان تاریخی، ملت می‌شود و این وجدان حاصل جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات در تاریخ یک ملت است. هر جمعی به وجدان علمی یا آگاهی از آینده‌ای ملت می‌شود که در جریان رشد و با جریان رشد ساخته می‌شود و محیط زندگانی نسل جوان می‌گردد. بخصوص این وجدان به جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات پدید می‌آید. این سه وجدان و دست آوردهای خلاقیت‌های اعضای جامعه، فرهنگ و فرهنگ به یک جمع هویت می‌بخشد. استعداد خلق اعضای جامعه عقیم می‌شود اگر جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات قطع گردد. گسست‌های و در پی آن تلاشی فرهنگ ملی بار بد سرشت سانسورها هستند. بدین قرار، سانسورها ناقض توحید ملی می‌شوند و تضادها بوجود می‌آورند و گسست‌هایی را موجب می‌شوند که ملت را، نخست، گرفتار بحران هویت و سپس بدست جریان تلاشی و انحلال می‌سپارند.

بدین قرار، اگر تاریخ یک مورد را بدست نمی‌دهد که زور از گروه‌های انسانها یک ملت ساخته باشد و آگاهی می‌دهد که همواره زور ملت‌ها را به انحلال کشانده‌است، از این رو است که زور ساخته تضاد است و بدون تکثیر تضاد و شدت بخشیدن بر آن، برجا نمی‌ماند. بر ایرانیان نگران بقای خود بمثابة یک ملت است که در رها کردن خویش از ولایت مطلقه زور، درنگ نکنند. بخصوص که

۱/۵ - آقای خامنه‌ای، در مجلس اول ملاتاریا، «نماینده» بود. او قول علی (ع) را، «هرکس استبد پیشه کند، هلاک می‌شود» را خوانده‌است. توضیح آن «قله بلند اندیشه

را که شاهباز اندیشه بشر نمی تواند بر آن، آشیان گیرد» را نیز خوانده است و می داند علت مرگ مستبد محروم شدن او است از شور با عقلهای دیگر. این «حکم» تعطیل عقول ۲۹۰ «نماینده» بود. اما او چرا نتوانست، برای یکبار هم شده، همچون پیامبر رفتار کند. نظر خود را به مجلس بگوید و بگذارد «نمایندگان» شور کنند و مصوبه آنها را، حتی اگر مخالف نظرش بود، بپذیرد؟ زیرا، «حکم حکومتی» او، قاعده دیگری را آشکار کرد:

هر محور قدرتی، همواره به جبر، بسود زور تبعیض بر قرار می کند. حتی وقتی پای خودش در میان باشد.

در گزارش سیا از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، منتهای ناتوان شاه سابق وزاهدی، توصیف شده اند. شاه موجودی مردد و... و زاهدی آدمی ناتوانی معرفی می شوند که «از نزدیک باید اداره و رهبری شوند». آنها چرا نیازمند آن شدند که قدرت خارجی راهشان ببرد؟ زیرا بسود قدرت (= زور) و به زیان استعداد های خویش، تبعیض برقرار کردند. افراد عادی نیز که خویش را تخریب می کنند، نخست این تبعیض را برقرار می کنند. «حکم» آقای خامنه ای تبعیض بسود زور است. زیرا آقای خامنه ای می نویسد مطبوعات فکر ایجاد می کنند. اما روش بی اثر کردن «فکر منحرف» زور نیست، نقد است: * اندیشه ای پوشش قدرت مداری می شود، بضرورت، مبهم است. ابهام زدائی از آن، تنها روش باطل کردن آنست.

* اندیشه علمی آزاد، از آنجا که مطلق نیست، بیانگر علم در کمالش نیست. این اندیشه از نقد خود سود می جوید.

* اندیشه دینی آزاد بحکم آنکه مطلق نیست، تمام حق را بیان نمی کند. این اندیشه نیز از نقد سود می برد.

بدین قرار، هیچ اندیشه را با زور و سانسور نمی توان از میان برداشت. سانسور تنها بسود «اندیشه» ای تمام می شود که پوشش «قدرت مداری است»: «حکم» آقای خمینی، تبعیض بسود زور و در حقیقت، حکم تعطیل اندیشه است اما

۱/۶ - اندیشیدن ذاتی عقل است و تعطیل کردنی نیست. اندیشه را مطبوعات ایجاد نمی کنند. و بطریق اولی، مطبوعات آن توانائی را ندارند که در مردم اراده ایجاد کنند. «وسیله ارتباط جمعی» هستند. میان اندیشه ها و اطلاعها رابطه برقرار می کنند. میان انسانها، از طریق نقل و انتقال اندیشه ها و اطلاعها، رابطه برقرار می کنند. نادانی «رهبر» جهل مرکب است: نه تنها نمی داند مطبوعات اندیشه و اراده ایجاد نمی کنند و نمی داند اندیشه تعطیل بردار نیست، بلکه نمی داند دین برای آزاد کردن عقل و به کمال رساندن توان آنست. آزاد کردن عقل از جمله نیاز به گسترش فضای لاکراه (= آزادی) دارد. اگر این فضا نباشد و مدار عقلها، قدرت باشد، فرآورده هاشان، زور ویرانگر در اشکال گوناگون آن می شود. اگر ولایت فقیه مخالفت با لاکراه و مدار عقل شدن قدرت بود، در انقای سانسورها می کوشید. حکم بر سانسور کردن، امر بر توسعه فساد فکری و بتبع آن، تمامی فسادهای اجتماعی است که بر هم افزوده می شوند. آن قاعده که هر ملتی از یاد برد، گرفتار سرطان فسادها می شود، این قاعده است:

هر محور قدرتی با سانسورها که بر قرار می کند، فساد فکری و بتبع آن، انواع فسادهای اجتماعی را

تولید و تکثیر می‌کند.

۱/۷ - از مهمترین فسادها، حضور زور در تمامی ابعاد زندگی انسان و طبیعت است. اما از همه ویرانگر تر، حضور زور در اندیشه است. بنا بر «حکم حکومتی»، حضور زور در عقل «رهبر» است. توضیح اینکه عرصه درونی عقل آزاد، بی‌کران لاکراه است. هر اندازه حضور زور بیشتر، عرصه درونی عقل تنگ تر می‌شود. و وقتی فضای بیرونی عقل را نیز سانسورها بسته تر کرده باشند، فعالیت عقل محدود قدرت محدود تر می‌شود. پس اگر تراوشات عقل آقای خامنه‌ای، از جمله این «حکم حکومتی» جز زور نیست، بخاطر مدار عقل او شدن قدرت (= زور) است. آن فساد که وقتی جامعه را در بر می‌گیرد، از راه رشد به راه تخریبش می‌اندازد، این فساد است. اما این فساد جامعه را در بر نمی‌گیرد مگر آنکه افراد آن جامعه، خود عامل گسترش آن بگردند. از قاعده‌ها که جامعه‌ها از یاد می‌برند و گرفتار خسران بزرگ می‌شوند، یکی این قاعده است:

هیچ محور قدرتی بر پا نمی‌ماند مگر آنکه افراد جامعه زور را بر عقلهای خود را حاکم کنند.

بدین قرار، حکم حکومتی می‌گوید ولایت مساوی قدرت نمی‌شود و بر «رهبر» نگون بخت و جامعه مسلط نمی‌گردد، مگر آنکه در عقلهای اعضا جامعه، قدرت مدار باشد. پس شما ایرانیان بدانید مسئولیت شما سنگین و کار شما آسمان است: عقلهای خود را آزاد کنید! در حقیقت،

۱/۸ - یک دلیل بر آفرینش آزاد اینست که آقای خامنه‌ای تنها می‌تواند زور را بر عقل خویش حاکم کند اما نمی‌تواند آن را بر عقلهای دیگر حاکم کند. در حقیقت، آن قاعده‌ای که همواره باید بیاد داشت و به عمل درآورد، این قاعده است:

هر محور قدرتی به جبر، زور را بر اندیشه حاکم می‌کند. اما هیچکس نمی‌تواند زور را بر عقل دیگری

حاکم کند.

بدین قرار، اگر آزادی در همه عقلها، هست و زور نیست، زور را از بیرون و به زور نمی‌توان بر عقل حاکم کرد. هرکس، خود، می‌تواند با غفلت از آزادی، قدرت (= زور) را مدار عقل خویش گرداند. از اینجا، ولایت فقیه‌ای که عقل را برده زور می‌کند، نخست رابطه او را با خدا قطع می‌کند. پس سرنوشت آقای خامنه‌ای و زورپرستانی چون او باید مایه عبرت شود و هر انسانی بدانند مسئول است از آزادی عقل خویش غافل نشود. هیچکس نمی‌تواند به این عذر متوسل شود که بنا بر «حکم ولی امر» سانسور بر قرار است. چرا که اگر عقلها از آزادی خویش غافل نشوند، اندیشه‌ها خلق می‌کنند و اگر همه عقلها آزاد و فعال بمانند، سانسورها از میان بر می‌خیزند زیرا عقلها بروی یکدیگر باز می‌شوند. در حقیقت،

۱/۹ - یک علامت مدار عقلها شدن قدرت (= زور) اینست که آنها بروی یکدیگر بسته می‌شوند. هرکس خود را سانسور می‌کند تا اندیشه دیگری به عقل او راه نجوید. در عوض، عقلها از راه دیرانگریهای با یکدیگر رابطه بر قرار می‌کنند. از این رو است که در حال حاضر، عقلهای سیاسی تنها از راه تخریب است که با یکدیگر رابطه بر قرار می‌کند. هر بار که ولایت در قدرت خلاصه می‌شود، این فساد اکبر را بوجود می‌آورد. حاصل شرکت همگان در ارتباط از راه ویرانگری، ویران شدن دین و خلاصه شدن اندیشه سیاسی در ویرانگری و فرو رفتن در ظلمات ابهام است. گروه‌های سیاسی، همه از چند و

چون فعالیتهای تخریبی خود، هویت می جویند. اگر این قاعده را می شناخند، گرد ولایت مطلقه فقیه (= قدرت) نمی رفتند:

تا وقتی عقلها بروی یکدیگر باز هستند، دو فضای درونی و بیرونی آنها باز می ماند. وقتی محور قدرتی ایجاد می شود، بنفسه، گزارشگر مدار شدن قدرت و بسته شدن عقلها برای یکدیگر و منحصر شدن رابطه آنها با یکدیگر، به رابطه از راه ویرانگری است.

از پاریس تا تهران، بیان انقلاب، بیان پاریس می شد. در تهران نیز، تا تدوین پیش نویس قانون اساسی، ولایت با جمهور مردم بود. از آن پس، بتدریج که رابطه عقلهای گروههای سیاسی، در رابطه از راه ویرانگری خلاصه می شد، محور قدرت پدید می آمد. سرانجام نیز دم از ولایت مطلقه زد. آقای خمینی گفت با کسی عقد اخوت نبسته است. دلیل سخن او این قاعده است. در حقیقت، عقل قدرت مدار جز از راه تخریب نمی تواند رابطه برقرار کند.

۱/۱۰ - وقت آنست که پرسیم «حکم» حکومتی آقای خامنه‌ای بیانگر چه نوع رابطه با واقعیتها است؟ ویرانگریهای این حکم را در قسمت اول این مطالعه آوردم. اینک به سراغ مجازها و ممنوعها می روم:

* او می گوید اصلاحات یعنی اصلاح وضعیت اقتصادی و علاج فقر مردم. اقتصاد یک بعد از ۶ بعد واقعیت اجتماعی است. به سخن دیگر، واقعیتی یک شش ضلعی است. ممکن نیست بعد اقتصادی را از بعد سیاسی و این دورا از بعد اندیشه و باور راهنما و این سه را از بعد تعلیم و تربیتی و این سه را از بعد اجتماعی و این چهار را از بعد تواناییها و نیروهای محرکه و جهت یابی آنها و این پنج را از بعد فرهنگی و این شش را از عمران طبیعت، نمی توان جدا کرد. حال که آقای خامنه‌ای خرابی وضعیت اقتصادی و فقر عمومی را تصدیق می کند، لاجرم تصدیق می کند که بعدها دیگر و طبیعت نیز دچار ویرانی هستند. اما او یک بعد را آنهم در پوشش دروغ می بیند. در پوشش دروغ می بیند زیرا می خواهد علت خرابی را که از جمله «ولایت مطلقه فقیه» است، دیده نشود.

* مردم را جامعه‌ای با وجدان جمعی نمی بیند. گله گوسفند می بیند که هر کس چوپان آن شود، به سمتی می برد.
* اندیشه را یک رویه می بیند. توضیح اینکه یا موافق محور قدرت است و یا مخالف آن.
* ...

بدین قرار، همانطور که «حکم حکومتی» آقای خامنه‌ای آشکار می کند، «ولایت مطلقه فقیه، واقعیت را نمی تواند ببیند و از این قاعده پیروی می کند:

هر محور قدرتی تا واقعیت را در مجاز از خود بیگانه نکند، نمی تواند آن را ببیند. مجازی هم که می بیند، یک بعدی است: یا سیاه می بیند (مخالف) و یا سفید می بیند (موافق).

از این رو، روش رابطه اش، نه حق و حقوق که مصلحت می شود:

۱/۱۱ - «حکم حکومتی» بنام «مصلحت» صادر شده است. آقای خامنه‌ای مصلحت نمی بیند که طرح الغای مصوب مجلس پنجم ملاتاریا تصویب شود. این مصلحت در خود دین و نظام و وحدت ملی نیست. زیرا اگر در آنها بود، در قانون اساسی می آمد. بدین قرار، «ولایت مطلقه فقیه» جانشین قانون کردن مصلحت می شود. مصلحتی که

محتوای آن، سانسور اندیشه‌ها و اطلاعها است.

خواننده می‌داند که رابطه مصلحت با حق و حقیقت را مطالعه کرده‌ام. در اینجا، توجه او را به «حکم حکومتی» جلب می‌کنم: آقای خامنه‌ای آن نادانی را بروز داده‌است که مدار عقل کردن قدرت، او را بدان گرفتار کرده‌است. بدینسان که در برابر مقام مصلحت که او است، مقام حق قرار می‌گیرد که مجلس و قانون است. این تقابل با قانون اساسی بیانگر آزادی و مردم سالاری نیست. این تقابل با مجلس برگزیده در انتخابات آزاد نیست. این تقابل با قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه و با مجلسی است که صلاحیت نامزدهای آن را «شورای نگهبان» تصویب کرده‌است. بنا بر این، «ولایت مطلقه فقیه»، مصلحت را بیرون از حق و حقیقت قرار دادن نیست. تقابل تضاد میان آن و حق و حقیقت است. یکبار دیگر به همان نتیجه رسیدیم که در آغاز مطالعه بر ما معلوم شد: «ولایت مطلقه فقیه» ناقض فقه و فقیه است. جز این نمی‌تواند بکند. زیرا

هر قانونی که محور قدرت ایجاد کرد او را مجبور کرده‌است آن قانون را نقض کند. نه تنها بدین خاطر که نیازهای قدرت در تغییر هستند و اگر او پایبند قانون خود ساخته بماند، خود را نقض می‌کند، بلکه بدین خاطر نیز که عمل به قانون، از جمله، وسیله عمومی را که مصلحت است، از دست او بیرون می‌برد. بدین قرار، اگر خداوند می‌خواست دین نقض شود، می‌باید «ولایت مطلقه امر» تأسیس می‌کرد. اما اگر چنین می‌کرد خداوندی خود را نقض کرده بود.

۱/۱۲- در «حکم حکومتی» واقعیت دیگری نیز از پرده ابهام بیرون می‌افتد: او به خود و «دیگر دست اندرکاران» تصریح می‌کند. آقای هاشمی نیز در نماز جمعه می‌گوید: رهبر تصمیم گرفته و ابلاغ کرده‌است. بدین قرار، مجموعه آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و «دیگر دست اندرکاران» این «حکم» را تصویب و به مجلس نگون بخت ابلاغ کرده‌اند. آقای محمد رضا خاتمی سازماندهی سرکوب مجلسیان در صورت مقاومت نمایندگان در برابر حکم را لو می‌دهد. بنا بر این، سازمانی مرکب از آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و افرادی که تصمیمات را به اجرا می‌گذارند، این «حکم» را صادر کرده‌است. در اینجا، خواننده عبرت آموز، سازمان تار عنکبوتی قدرت را می‌بیند و از مهمترین قاعده‌هایی که فرعونیت از آن پیروی می‌کند، آگاه می‌شود:

طبیعت هر نظام سیاسی را ستون پایه‌های آن نظام معین می‌کند. هر ولایت (= قدرت) بر ۸ پایه از انحصار و سرکوب بنا می‌شود:

الف - مهار انحصاری قوای سرکوب،

ب - انحصار صدور احکام قدرت فرموده

ج - انحصار حق دخل و تصرف در اموال عمومی و بسط ید بر جان و مال و ناموس فرد فرد مردم

د - اختیار انحصاری بر وسائل ارتباط جمعی

ه - مهار انحصاری قوه قضائیه

و - مهار انحصاری روابط خارجی

ز - سازمان تار عنکبوتی با شاخه‌های هشتگانه که کارش تخریب نیروهای محرکه رشد از راه تبدیل آن به زور و بکار آن.

هر ولایت مطلقه‌ای، با هر اسم و رسم، این ۸ ستون را دارد و هر نظامی که این ۸ ستون را داشته

باشد، به تعبیر

با وجود این مجموعه قواعدی که حکم فرعونی از تاریکی ابهام بیرون می آورد و در برابر چشم خرد قرار می دهد، کدام اصلاح بدون از میان برداشتن «ولایت مطلقه فقیه» میسر است؟ اگر مردان وزنانی که به سیاست می پردازند، در خود، تنها یک اصلاح بعمل می آوردند و آن ترک دروغ و سخن مبهم - که به ضرورت آمیخته با دروغ است، گفتن است، مردمی که طی ۲۰ سال همواره مخالفت خویش را با «ولایت مطلقه امر» ابراز کرده اند، می دانستند چه کار باید بکنند تا از شر این «ولایت مطلقه» بیسایند و کدام نیروی جانشین درخور خواست آنها است.

«حکم» حکومتی مسلم کرد تکیه گاه فرعونیتی که بنام اسلام و بر ضد آن، مستقر گشته است، نه به مردم که بر زور است. اصلاحی که در این نظام می توان بعمل آورد، همان کاری است که آقای خامنه ای می کند. هر کار ناسازگار با «ولایت مطلقه»، ناشدنی است. اگر طرح بشود، اجازه تصویب نمی یابد و اگر تصویب بشود، اجازه اجرا نمی یابد. چنانکه اصول قانون اساسی ناسازگار با فرعونیت ملاتاریا، قابل اجرا نیستند و اجرا نیز نشده اند. فرعونیان بدانند، بنا بر «حکمی» که خود صادر کرده اند، نظامشان محکوم به انقراض است. بنای تار عنکبوتی آنها سست بنیاد است و زود است که در دریای جنایتها، خیانتها و فسادهای خود غرق می شوند.

بررسی اصلاح گری و نقش مردم را در نظام «ولایت مطلقه فقیه» یا فرعونیت را به بعد می گذارم.